

نویسنده سفرنامه و خاطرات و از دگراندیشان و مشروطه خواه عصر قاجار

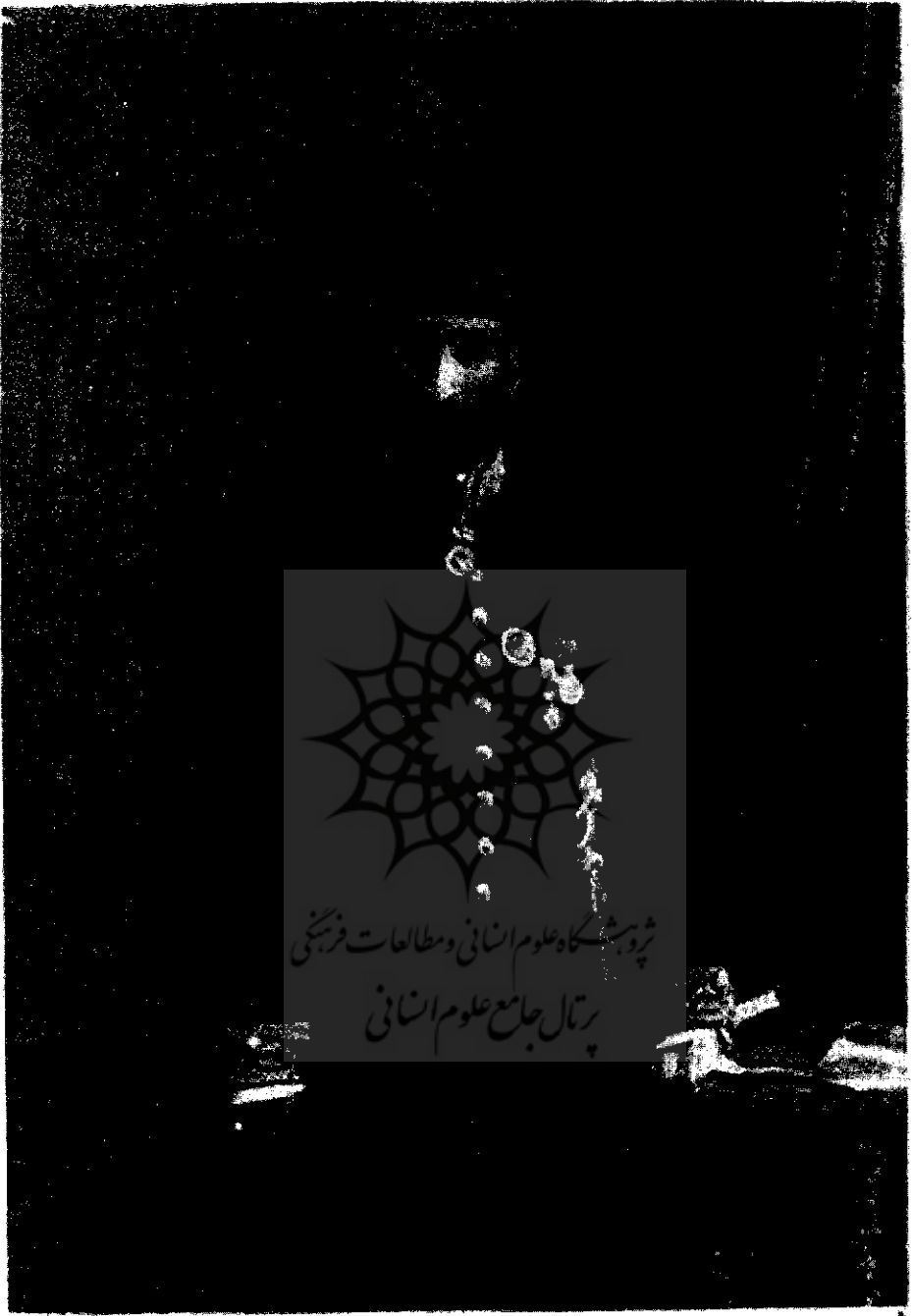
میرزا محمدعلی محلاتی که به سبب سفر هجده ساله اش به گرد جهان و سفرهای فراوانش در سراسر ایران به «حاج سیاح» معروف شده است، در ۱۲۵۲ ق در خانواده‌ای روستایی، اما اهل علم و ادب، در محلات به دنیا آمد. پدرش ملا محمدرضا محلاتی او را برای تحصیل به تهران فرستاد و عمویش ملا محمدصادق، که متمکن و اهل علم بود، وی را برای تکمیل تحصیلات راهی عتبات کرد. چند سالی در نجف و کربلا به تحصیل علوم قدیمه مشغول و با اندیشمندانی که از نقاط مختلف برای تدریس و تحصیل آمده بودند آشنا شد و بر اثر این آشناییها در اندیشه و نگرشش تحولی روی داد که به نظر می‌رسد مراحل بعدی زندگی او در دامنه تأثیر همین تحول بوده باشد (حاج سیاح، سفرنامه، ص ۲۵؛ خاطرات، ص ۵، ناصر دهبیم^۱، مهربانو، ص ۱۵).

دقیقاً معلوم نیست حاج سیاح چند سال و تا چه سطح تحصیل کرد و چه وقت به زادگاه خود بازگشت. از سفرنامه بر می‌آید (ص ۲۵ و بعد) که محیط محلات را مساعد نیافت و به روستای مهاجران، در ناحیه کزاز و از بلوکات سلطان آباد، نزد عموی خود رفت. ظاهراً عمو مقدمات وصلت دخترش را با او فراهم می‌ساخت، اما حاج سیاح به این گمان که عمو قصد دارد بر او کفالت کند، گمانی که بر او گران آمد، ناگهان قصد سفر کرد (خاطرات، ص ۲۴۰) و در حالی که

بیست و سه سال بیشتر از سنش نگذشته بود، دست خالی و پای پیاده و بدون مقصدی مشخص در ۲۲ شوال ۱۲۷۶ راهی سفری ناشناخته و پرماجرآ شد (← سفرنامه، ص ۲۵ به بعد؛ جمال‌زاده، اثر منتشر نشده).

حاج سیاح با تحمل مشقتهای بسیار خود را به تبریز رساند و به بازرگانانی که از آن شهر راهی عراق عجم بودند، خود را همسفر میرزا محمدعلی محلاتی معرفی و چنین وانمود کرد که میرزا در میانه راه درگذشته است و از آنها خواست خیر مرگ او را به خانواده‌اش برسانند (سفرنامه، ص ۴۱) و به این ترتیب رشته پیوند با خانواده خود را برید و رهاتر از پیش راهی قفقاز شد. چند گاهی در تفلیس ماند، از راه معلمی و مترجمی گذران کرد، ترکی آذربایجانی، ارمنی و قدری روسی آموخت. از آنجا به استانبول رفت، در مدرسه‌ای حجره‌ای گرفت و آموختن ترکی استانبولی، تکمیل کردن ارمنی و فراگرفتن زبان فرانسوی را آغاز کرد (همان، ص ۵۰ و ۷۶). آشنایی با زبان فرانسوی، شوق سیاحت پاریس را در او تشدید نمود و سرانجام از راه بالکان و شهرهای مهم اروپای مرکزی و باز همچنان با پای پیاده و هر وسیله‌ای که به هم می‌رسید، وارد پاریس شد. در آن وقت ناپلئون سوم (حک: ۱۸۴۸ - ۱۸۷۰) بر فرانسه حکومت می‌کرد و نمایشگاه بین‌المللی پاریس، که حاج سیاح از آن به عنوان «خزانه دنیا» (همان، ص ۱۶۳) یاد کرده و شگفتی خود را از همه غرابیی که در آنجا دیده باز گفته است، برپا بود. سال برپایی نمایشگاه (۱۸۶۷/ ۱۲۸۳ ق) نشان می‌دهد که حاج سیاح چه زمانی از پاریس دیدار کرده است. از پاریس به لندن رفت، مدتی در آنجا ماند، انگلیسی آموخت و از دیدنیهای انگلیس بازدید کرد (سفرنامه، ص ۱۹۴ به بعد). از انگلیس به کشورهای دیگر اروپا سفر کرد و به دیدن هر نقطه‌ای شتافت که به نظرش و بر پایه اطلاعاتش دیدنی می‌نمود. با پشتکاری عجیب و تحمل مرادتها، شرح دیده‌های خود را به طور مرتب یادداشت نمود (همان، ص ۲۲۰ به بعد). پس از آنکه به گمانش دیگر جایی برای بازدید در اروپا باقی نگذاشت، به پاریس و تورس^۱ رفت (همان، ص ۵۲۴ و ۵۲۸). در سفرنامه، پس از وصف کوتاهی از تورس، رشته سخن ناگهان از وسط مطلب قطع شده است و معلوم نیست حاج سیاح به نقاط دیگری در اروپا سفر کرده است یا نه. در هر حال او به کمک زبانهای فرانسوی و انگلیسی، و قدری هم آلمانی، که به اندازه رفع حاجت آموخته بود، توانست در سفرهای اروپا ارتباط لازم را با مردم برقرار کند (← سفرنامه، جاهای مختلف).

تا این اواخر بخشی از زندگی حاج سیاح ناشناخته و موضوع فرضیه‌های مختلف بود. شرح



شوریه کاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

www.iranicaonline.ir



پرتال جامع علوم انسانی
 شماره ۱۱



سفرنامه حاج سیاح به فرنگ

به کوشش علی بهباشی



سفرهای او در امریکا و خاور دور، که اخیراً دستنوشته آن از سوی یکی از بازماندگان حاج سیاح به ناشری تحویل شده است (اطلاع شخصی)، نشان می‌دهد که او از اروپا به امریکا رفته، در ۱۸۷۵/۱۲۹۲ ق در سانفرانسیسکو شهروندی امریکا را پذیرفته و باگذرنامه امریکایی به ژاپن و چین رفته است (فردوسی، ۱۳۷۱، ص ۱۴۷۰) و از برمه و سیلان و هند هم دیدار کرده است (سفرنامه منتشر نشده).

حاج سیاح در هند به دیدار آقاخان محلاتی رفت. آقاخان او را شناخت و خبر زنده بودنش از طریق محلاتی‌هایی که به زیارت آقاخان رفته بودند، به مادرش رسید. مادر، نامه پراحساسی به آقاخان نوشت و از او خواهش کرد پسرش را نزد وی بفرستد. آقاخان مکتوب مادر را به حاج سیاح نشان داد و احوال او با خواندن نامه بکلی منقلب شد و احساس تکلیف کرد که به وطن باز گردد و به دیدار مادر بشتابد (خاطرات، ص ۵ - ۷). در ۱۴ رجب ۱۲۹۴ و پس از هجده سال سفر، از راه دریا به بوشهر وارد شد. از بدو ورود ظاهراً یادداشت روزانه برداشت، که متن تدوین شده آن کتاب خاطرات... را (← ادامه مقاله) تشکیل می‌دهد. از همان نخستین یادداشتها احساس او درباره ایران و تأسفی که بر تنزل احوال می‌خورد، نمایان است (خاطرات، ص ۱۱ به بعد). از بوشهر به شیراز و اصفهان و کاشان و محلات رفت، وصف طبیعت ایران آن زمان، اوضاع اجتماعی - سیاسی، چگونگی راهها، رگه‌هایی از زندگی طبقات مردم، سرشناسان،

رجال سیاسی و چگونگی اداره دولتی در یادداشتهای او، تراویده قلم مردی جهاننیده، سرد و گرم چشیده و اهل مقایسه است. در شوال ۱۲۹۴ به زادگاه خود وارد شد. احساسش را درباره محلات، مادر، بستگان و آشنایان با خامه‌ای مؤثر بیان کرده است (← خاطرات، ص ۵۹ به بعد). حدود یک ماه بعد به تهران رفت. شماری از رجال که آوازه او را شنیده بودند به دیدارش رفتند، پای نقل و حدیثهایش نشستند و عده‌ای هم به او اندرز یا هشدار دادند که «مبادا از آبادی و عدل و نظم فرنگستان و خرابی و بی‌نظمی ایران» (خاطرات، ص ۱۷۱) کلمه‌ای بگوید یا «در ایران حرف تمدن به زبان» بیاورد که برای وی خطر جانی از پی دارد (همان، ص ۲۰).

حاج سیاح را به حضور ناصرالدین شاه (حک: ۱۲۶۴ - ۱۳۱۳) بردند. شاه از سفرهایش پرسید و همان جا در حضور وی چند تن با زبانهای مختلف صحبت کردند و وی را محک زدند. سکه‌هایی که از اکناف جهان آورده بود عرضه کرد که به موزه سلطنتی اهدا شد (خاطرات، ص ۷۳ و بعد). پس از این دیدار، شمار بیشتری از رجال به دیدنش رفتند و مدتی بعد همسر ناصرالدین شاه و مادر مظفرالدین میرزا «سیاحت نامه» (= سفرنامه)ی او را خواست و حاج سیاح آن را نزد ملکه فرستاد (خاطرات، ص ۲۴۱) که با توضیح حاج سیاح به نظر می‌رسد یادداشتهای سفر اروپا در آن وقت مدون بوده است. حاج سیاح پس از این دیدارها و آشناییها هیچ‌گونه مسؤولیتی در حکومت نپذیرفت و به سیر و سیاحت در نقاط مختلف ایران ادامه داد، باز هم به اروپا، مصر، عربستان، هند و جاهای دیگر سفر و مشاهدات خود را یادداشت کرد (← خاطرات، ص ۱۱۳ - ۲۸۲).

حاج سیاح به هنگام اقامت در اصفهان با ظل‌السلطان آشنا و به او نزدیک شده بود (همان، ص ۳۵ به بعد). ظل‌السلطان که هوای رسیدن به سلطنت را در سر داشت، بنا به محاسباتی از حاج سیاح و امثال او استفاده می‌کرد (← محبوبی اردکانی، ش ۴، ص ۲۲۹؛ نیز: سعادت نوری، جاهای مختلف). حاج سیاح که از محیط پرتوطئه دربار و مناسبات سیاسی اطلاع دقیق نداشت، در ۱۳۰۳ ق سعی کرد میان مظفرالدین میرزا و ظل‌السلطان اصلاح‌ذات‌البین کند. کامران میرزا (نایب السلطنه) که اصلاح مناسبات دو برادرش را خوش نداشت، کینه حاج سیاح را به دل گرفت. حتی امین‌السلطان به حاج سیاح هشدار داد که کامران میرزا بر اثر این «جسارت... دشمن شده و در کمین است» (خاطرات، ص ۲۸۴؛ نیز ← ظهیرالدوله، ۱۳۶۷، ص ۱۲). در همان سال سیدجمال‌اسدآبادی به ایران آمد و در جریان دسیسه‌چینی‌های سیاسی علیه او، حاج سیاح که از جمله افراد نزدیک به سیدجمال بود، مظنون قرار گرفت. و در جو توطئه سیاسی و دسیسه‌چینی‌های درباری که سید و ظل‌السلطان و شماری از دگران‌دیشان را به هم مرتبط ساخته بودند، اوضاع ناگهان به زیان حاج سیاح برگشت و توقف او را در محلات به صلاح ندانستند و در



خط ناصرالدین شاه در حاشیه عکس:
 در این سفر به سیاحت محلاتی معروف است پاهایش
 را که بسته است خودش را از بالاخانه پرت کرده بود که دربرود دوباره حبس شد

کتابخانه ملی و موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
 تهران - توشقان تیل - نور - (خیلی پدرسوخته است حاجی سیاح محلاتی معروف است پاهایش
 را که بسته است خودش را از بالاخانه پرت کرده بود که دربرود دوباره حبس شد)
 کتابخانه مبارک شاه
 ناصرالدین شاه
 خاندان قاجاری

خط ناصرالدین شاه در حاشیه عکس:
 رمضان ۳۰۸ - توشقان تیل - نور - (خیلی پدرسوخته است حاجی سیاح محلاتی معروف است پاهایش
 را که بسته است خودش را از بالاخانه پرت کرده بود که دربرود دوباره حبس شد)

An Iranian in
Nineteenth Century Europe
The Travel Diaries of
Hâj Sayyâh
1859-1877

Translated by
Mehrbanoo Nasser Deyhim

Foreword by
Peter Avery



IBEX Publishers
Bethesda, Maryland

۱۳۰۵ ق وی را به مشهد تبعید کردند (خاطرات، ص ۲۹۸؛ برای روابط حاج سیاح و سید جمال‌الدین ← مهدوی؛ افشار، ص ۳۰، ۱۱۰ و ۱۱۲؛ رعنا حسینی، ص ۷۸ - ۸۲). چهارده ماه در تبعید به سر برد و سپس به محلات رفت و به قول خودش کم کم مذاق ایرانیان به دستش آمد و گوشه‌نشینی اختیار کرد (خاطرات، ص ۳۲۰).

پس از سفر دوم سید جمال در ۱۳۰۷ ق، سرکوب همه کسانی که به همفکری و همکاری با او مظنون بودند آغاز شد و به دنبال انتشار اعلامیه‌هایی خطاب به شاه، علما و ملت و دستگیری میرزا رضای کرمانی، حاج سیاح را در رمضان ۱۳۰۸ بازداشت کردند (همان، ص ۳۳۲ به بعد). کامران میرزا که در پی کشف نام نویسندگان اعلامیه‌ها بود، شخصاً از او استطاق کرد. گویا در جلسه دیگر استنطاق، ناصرالدین شاه پشت پرده نشسته بوده و می‌خواسته است با گوش خود نام کسانی را بشنود که در توزیع روزنامه قانون دست داشته‌اند (همان، ص ۳۳۵ و ۳۴۹).

حاج سیاح بر اثر فشارها از چند وسیله برای خودکشی استفاده کرد، اما موفق نشد. خود را از طبقه بالا روی تفنگهای چاتمه شده و مسلح به سرنیزه پرت کرد، اما بر آجر فروش سقوط کرد و دو پایش از جا در رفت. پس از حدود دو ماه مشقت، او را به همراه عده‌ای، از جمله میرزا رضای کرمانی، به زندان قزوین فرستادند که به قول امین‌الدوله «محبس مقصرین سیاسی» بود (امین‌الدوله، ص ۱۷۳). حاج سیاح پس از بیست و دو ماه حبس، و بر اثر بروز تحولی در اوضاع

و وساطتهای بسیار، در جمادی الآخرة ۱۳۱۰ به همراه عده‌ای دیگر آزاد شد (برای تفصیل خاطرات ایام محبس ← خاطرات، ۳۵۴ و بعد؛ ۳۷۴ - ۴۲۲).

پس از آزادی از زندان باز هم خود و خانواده را با تهدید رو به رو دید و بعد از اینکه در پی طرح شکایتی، به دفتر کامران میرزا احضار شد (همان، ص ۴۳۸) به سفارت امریکا در تهران پناه برد. چگونگی و جزئیات این پناهندگی تا پیش از دستیابی به مکاتبات میان سفارت امریکا در تهران با وزارت خارجه امریکا چندان روشن نبود و داوریه‌ها به روایت خود حاج سیاح (خاطرات، ص ۴۳۳ - ۴۴۵) استناد داشت، اما مقایسه میان دو روایت، تفاوت‌هایی را آشکار ساخته که پیشتر دانسته نبوده است. مکاتبات نشان می‌دهد که مداخله سفارت امریکا در ماجرای حاج سیاح به مراتب گسترده‌تر از وساطتی ساده بوده است (برای جزئیات ← فردوسی^۱، ۱۹۹۶، ص ۲۵۳ و بعد؛ همو، ۱۳۷۱ ش، ص ۱۴۷۶ و بعد؛ همو، ۱۳۸۰ ش، ص ۳۰۴ به بعد). پس از وساطت سفارت، به حاج سیاح امنیت جانی و مالی داده شد و او توانست به محلات برود و مشغول زراعت شود. (خاطرات، ص ۴۴۷). سال ۱۳۱۱ ق را در محلات گذراند و در ۱۳۱۲ ق به تهران بازگشت و با صدراعظم امین السلطان دیدار و او امر کرد که «هر وقت حاج سیاح بیاید کسی مانع نشود» (همان، ص ۴۵۱).

در ۱۳۱۳ ق میرزا رضای کرمانی به تهران آمد. از خاطرات بر می‌آید که حاج سیاح از ورود او سخت مضطرب بوده است. نظر نامساعد او به میرزا و بیم از تندروهای او، از نوشته حاج سیاح احساس می‌شود. به صراحت می‌گوید فکر کردم میرزا «ممکن است کاری بکند که اسباب زحمت جمعی کثیر گردد» (خاطرات، ص ۴۵۳). به سید جعفر معین التولیه دز حضرت عبدالعظیم نامه نوشت و خطر حضور میرزا را گوشزد کرد (همانجا). مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه) می‌گوید که حاج سیاح سه روز پیش از قتل ناصرالدین شاه به امین السلطان نامه نوشته که «میرزا رضا از اصحاب سیدجمال در شهر است و خوش خیال نیست» (هدایت، ص ۷۷). حاج سیاح گرفتاری قبلی خود را به واسطه تندروی میرزا رضا می‌دانست (خاطرات، ص ۴۵۵). و قتل ناصرالدین شاه که واقع شد، مأموران به خانه حاج سیاح ریختند، اما نامه‌ای که به اتابک نوشته بود، باعث نجاتش شد (همان، ص ۴۶۱). با این حال از متن استنطاق میرزا رضای کرمانی و سؤال صریح مستنطق درباره حاج سیاح پیداست که به همفکری یا همکاری در قتل شاه مظنون بوده است (ظهیرالدوله، ۱۳۶۲ ش، ص ۹۰؛ ناظم الاسلام کرمانی، ج ۱، ص ۸۴). از



پاسخ میرزا رضا مهمتر، پرسش مستنطق است که یکراست به سراغ حاج سیاح رفته و پرسش، کاشف از آن است که سوءظنّ به او تا چه درجه برده است.

حاج سیاح در دوره مظفرالدین شاه (حک: ۱۳۱۳ - ۱۳۲۴ ق) از مداخله در سیاست پرهیز می‌کرد (← خاطرات، ص ۵۱۱ و بعد)، هر چند که دیدارهایش با امین‌السلطان و گفتگوهای میان آن دو (← همان، ص ۴۹۰، ۴۹۴ و ۵۰۱) و دیدارها با بسیاری از دولتمردان دیگر، دسترسی آسان او را به رأس هرم قدرت سیاسی در آن دوره نشان می‌دهد. در ۱۳۱۹ ق باز راهی سفر شد و از راه جنوب به جیبوتی و عربستان رفت (همان، ص ۵۱۷). جمعاً نه بار مکه را زیارت کرد (قزوینی، ۱۳۲۷ ش، ص ۱۰۹). از راه مصر به اروپا و از آنجا به روسیه و عثمانی رفت و در ۱۳۲۰ ق به ایران بازگشت (خاطرات، ص ۵۱۴ - ۵۲۵)، اما از آن سال تا ۱۳۲۴ ق اطلاع در خور توجهی درباره خود او از خاطرات به دست نمی‌آید.

در ۱۳۲۵ ق، در دوره حکومت محمدعلی شاه (حک: ۱۳۲۴ - ۱۳۲۷ ق) به روسیه سفر کرد (همان، ص ۵۷۳). در ۱۳۲۶ ق ظاهراً با مخالفان استبداد تماس مستقیم و مخفیانه داشت (همان، ص ۵۹۶). در جریان استبداد صغیر (۱۳۲۷ ق) که خود و خانواده را با تهدید از سوی محمدعلی شاه رو به رو دید، از دوستانش کمک خواست و به یاری یکی از نزدیکان کامران میرزا، عمو و پدر زن محمدعلی شاه، ذهن شاه را از جانب خود و پسر ارشدش همایون آسوده

کرد (همان، ص ۶۱۰) و در واقعه قیام بختیاریه‌ها، از سوی مشروطه‌خواهان پیامی نزد سردار اسعد بختیاری برد، وی را به عزیمت به سوی تهران ترغیب کرد (همان، ص ۶۲۰) و چند روزی هم در منطقه بختیاری همراه و ملتزم او بود. پسرش همایون در جریان فتح تهران (۱۳۲۷ ق) مسؤولیت تحریرات محرمانه سردار اسعد را به عهده داشت (همان، ص ۶۳۲). پس از عزل محمدعلی شاه از سلطنت، عضدالملک از او خواست ندیمی احمدشاه (حک: ۱۳۲۷ ق - ۱۳۰۴ ش) را بپذیرد. حاج سیاح چند بار با احمد شاه دیدار کرد، ولی به دلایلی که چندان روشن نیست و ظاهراً به سبب اختلاف نظر با اطرافیان شاه، مصلحت خود را در کناره‌گیری دید (خاطرات، ص ۶۳۳؛ فراگتر، ص ۶۴)، خانه‌نشین شد و سرانجام در مهر ماه ۱۳۰۴ ش در جعفرآباد شمیران درگذشت (سیاح، حمید، «موخره»، ص ۶۳۴ و بعد). از او سه پسر و یک دختر باقی ماند. همایون سیاح شاغل در وزارت مالیه، حمید سیاح دیپلمات و محسن سیاح چشم پزشک بود (جمال‌زاده، اثر منتشر نشده). نوه دختری‌اش مهربانو ناصر دیهیم مترجم سفرنامه به انگلیسی است (→ ادامه مقاله). فاطمه سیاح، دختر میرزا جعفر برادر حاج سیاح و همسر حمید سیاح بود (برای اطلاعات بیشتر → گلبن، ص شش - سی و هشت، در: سیاح، فاطمه؛ برای آگاهی از نظری منفی درباره حاج سیاح → صدر، ص ۴۷ - ۴۸ و ۵۹).

حاج سیاح از نسل نوگرایان دگراندیش در عصر قاجار و از افراد مؤثر در ترویج اندیشه مشروطه‌خواهی، و دو کتابش در شمار منابع تاریخ روشنفکری ایران است. علی فردوسی که مطالعات گسترده‌ای درباره آراء و آثار حاج سیاح دارد، احتمال داده است که او نخستین کسی در ایران باشد که اصطلاح «حقوق بشر» را در معنای امروزی آن به کار برده است. او می‌گوید حتی آخوندزاده، ملکم‌خان و سیدجمال هم این اصطلاح را در این معنا به کار نبرده‌اند (۱۹۹۶، ص ۲۵۵ و ۲۵۸).

سفرنامه حاج سیاح به فرنگ (چاپ علی دهباشی، تهران ۱۳۶۳ ش) که شرح سفرهای او در اروپاست، در عین حال سندی تاریخی است، و صفی دست اول از اروپا از نگاه ایرانی سنت‌گرا و شگفتی‌زده که به همه چیز با دیده اعجاب می‌نگرد (ناصر دیهیم، ص ۱۶) و شاید بیش از آنکه برای ایرانیان جالب توجه باشد، اکنون برای اروپاییان جاذبه دارد. سفرنامه اثر عمیقی نیست، نگاهی است بسیط و حتی گاه ساده‌دلانه به ظواهر تمدنی - فرهنگی غرب. وصف بسیاری از شهرها و نقاط اروپا در آن تکراری است و بیشتر بازگوکننده افسوس و حیرت نویسنده است تا



● حاجی سیاح محلاتی و میرزا رضای کرمانی در غل و رنجیر ناصرالدین شاه

تأمل یا ژرفکاوی او. از هیچ کجای سفرنامه بر نمی‌آید که نویسنده منابعی را در ایام اقامت در اروپا خوانده باشد و از هیچ دیداری شرح مکالمه‌ای عمیق نقل نشده است. ظاهراً از آنچه به طور گذرا می‌دیده، به طور مرتب یادداشت بر می‌داشته است. البته مشاهده‌گر راستگویی بوده، هر جا که توانسته آمار و ارقام دقیق آورده و به قدر دانش و اطلاع، راوی امینی بوده است. ایوری^۱ سفرنامه را به منزله بیان دیدگاه نسلی از ایرانیان در آستانه جنبش مشروطیت می‌داند که کاستیهای جامعه خود را با پیشرفتهای جهان غرب می‌سنجیدند (ص ۱۲). حاج سیاح با افراد بسیاری آشنا شد، با شماری از سیاستمداران و سرشناسان نظیر آقاخان محلاتی، بیسمارک، پاپ، پادشاه بلژیک، تزار روس، رئیس جمهور امریکا، شیخ شامل داغستانی، گاریبالدی و عده‌ای دیگر دیدار کرد (سفرنامه، جاهای مختلف) و از سیاحت کشورها و مشاهده پیشرفتهای آنها به این نتیجه رسید که علت اصلی پیشرفت غرب آموزش است (ناصر دیهیم، ص ۱۵).

نسخه خطی سفرنامه به خط میرزا غلامرضا اصفهانی (خوشنویس) و در مجموعه محمود فزح در مشهد بود (بختیار، ص ۱۴۵؛ برای توصیف نسخه ← بینش، ص ۳۸ و بعد). همایون سیاح در نامه‌ای گفته است که شیخ ابراهیم زنجانی نسخه‌ای از سفرنامه را براساس یادداشتهای حاج سیاح پاکنویس کرده است (بناءپور، ص ۳۱). جهانگیرخان صوراسرافیل مضر بود که سفرنامه را چاپ کند و حتی عکسهای کتاب برای کلیشه‌سازی به خارج فرستاده شد، اما قتل او حاج سیاح را سخت متأثر و افسرده کرد و از صرافت چاپ کتاب انداخت (همانجا).

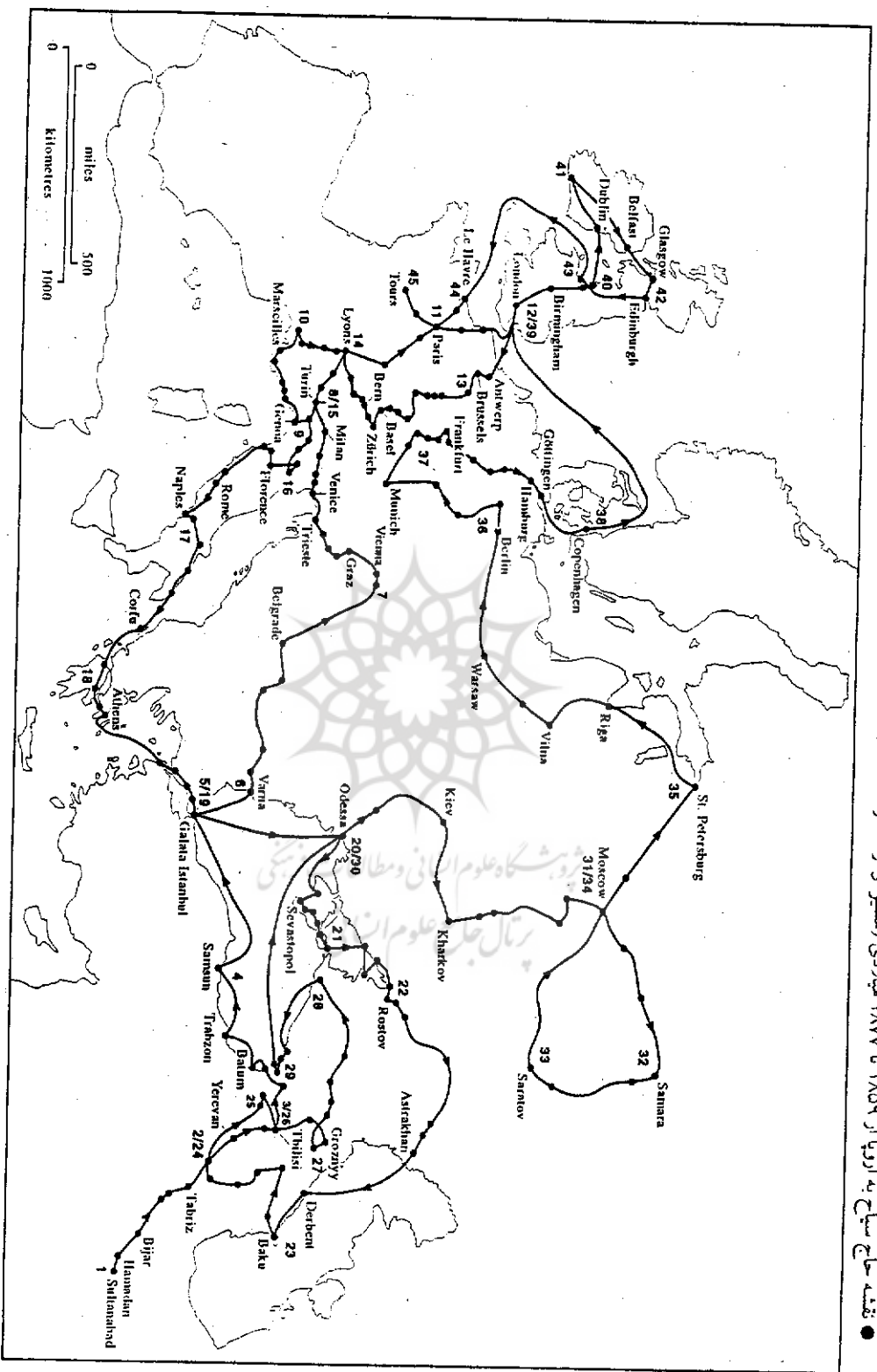
خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف و وحشت (به کوشش حمید سیاح، به تصحیح سیف‌الله گلکار، تهران ۱۳۴۶ ش) اثر مهم حاج سیاح و از مهمترین منابع دست اول آستانه و عصر مشروطیت ایران است. خاطرات از بازگشت حاج سیاح به ایران در ۱۲۹۴ ق آغاز می‌شود و با رویدادهای ۱۳۲۷ ق و ماجرای فتح تهران پایان می‌یابد و جمعاً حوادث ۳۴ سال قمری را در بر می‌گیرد. کتاب، آمیزه‌ای است از سفرنامه، خاطرات، گزارش اوضاع سیاسی - اجتماعی و توصیفهای تاریخی که از دو بخش اصلی و تا اندازه‌ای متفاوت تشکیل می‌شود: بخش اول تا ۱۳۱۱ ق و ماجرای پناهنده شدن به سفارت که بیشتر سفرنامه و خاطره‌نویسی است؛ و بخش دوم تا ۱۳۲۷ ق که بیشتر تاریخنگاری است. بخشهایی از کتاب توضیح دقیق حوادث روز است و به روشنی پیداست که بر پایه یادداشتهای روزانه تنظیم شده است (برای مثال ← بخش اول، ص ۵ - حدود ص ۳۲۰). قسمتی از کتاب شرح خاطرات زندان است (ص ۳۴۳ - ۴۳۳) و علی

فردوسی می‌گوید (۱۹۹۶، ص ۲۵۵) که حاج سیاح با این بخش پیشگام حبس نامه نویسی در ایران به شمار می‌آید. صحنه‌هایی از فقر و بدبختی مردم در خاطرات تصویر و از اوضاع سیاسی - اجتماعی بشدت انتقاد شده است (محبوبی اردکانی، ش ۴، ص ۲۲۷ و بعد). کتاب در عین حال توصیف رویدادهای بحرانی عصری از تاریخ ایران و فرایند سیاسی شدن سیاحی روشنفکر و استحاله او به انقلابی حرفه‌ای و وصف جنبه‌هایی منفی و نفرت‌انگیز از حکومتی استبدادی است (فراگنر، ص ۶۶).

خاطرات، به رغم ارزشهای تاریخی - اجتماعی و روایت‌های دست اول و توجه به ریشه‌های انقلاب مشروطیت، از عیب و کاستی بری نیست. به گفته محبوبی اردکانی (ش ۴، ص ۲۲۷ و بعد) در خاطرات گفته‌های مبالغه‌آمیز، سخنان ناسنجیده و پیروی از احساسات دیده می‌شود. فراگنر هم در پاره‌ای از وصف رویدادها اغراف‌گویی و غلو دیده است (ص ۶۶؛ برای برخی ایرادها و غلط‌های کتاب ← محبوبی اردکانی، ش ۶، ص ۳۱۶ به بعد). نسخه ماشین‌نویسی شده خاطرات را که از روی دست‌نویس حاج سیاح تهیه شده بود، حمید سیاح برای پدرش که در اواخر عمر توان مطالعه نداشته می‌خوانده و اصطلاحاتی را که او تذکر می‌داده وارد کرده است (سیاح، حمید، ص ۴). اینکه حمید سیاح، مردی آشنا با سیاست و تاریخ، ممکن است در تحلیل حوادثی با پدر بحث کرده یا در تصحیح و تعدیل برخی مباحث و کاربرد برخی اصطلاحات جدید تأثیری داشته باشد، احتمال چندان بعیدی به نظر نمی‌رسد. خاطرات تا حدود چهل سال پس از بررسی نهایی نویسنده معوق ماند و انتشار نیافت.

نثر حاج سیاح در دو کتاب تفاوت‌هایی دارد. سفرنامه متعلق به جوانی حاج سیاح و نیز به تناسب موضوع، ساده‌تر، توصیفی‌تر و احساساتی‌تر است. نثر خاطرات جا افتاده‌تر و پخته‌تر است و به طور کلی نثر حاج سیاح از نثرهای روان و ساده قاجاری، گاه زیبا و خوشایند، مزین به مثل و اصطلاح، در آمیخته با احوال شخصی، معمولاً کوتاه و گزارشی و گاه با خطاهای دستوری و لغزشهای انشایی همراه است.

منابع: مؤلف، اطلاع شخصی؛ اسعدی، مرتضی، «سفرنامه حاج سیاح»، نشر دانش، دوره ۵، ش ۱ (آذری - دی ۱۳۶۳ ش): ۵۱ - ۵۳؛ امین‌الدوله، علی، خاطرات سیاسی، تهران ۱۳۴۱ ش؛ بختیار، مظفر، «سفرنامه حاج سیاح به خط خوشنویس بزرگ»، مجله دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد، ش ۳۳ و ۳۴ (پاییز و زمستان ۱۳۷۵): ۱۴۵ - ۱۷۰؛ بناءپور، هاشم، «برای چاپ خاطرات حاج سیاح»، جهان‌کتاب، دوره ۷، ش ۳ - ۶ (خرداد - تیر ۱۳۸۱): ۳۱؛ بینش، تقی،



«سیاحت‌نامه حاج سیاح»، راهنمای کتاب، دوره ۱۲، ش ۳ و ۴ (خرداد - تیر ۱۳۴۸): ۳۸ - ۴۵؛ جمال‌زاده، سیدمحمدعلی، «حاج سیاح، جهان‌نیده‌ای که دروغ نگفته است» (۱۳۶۲ ش، اثر منتشر نشده)؛ رعنا حسینی، کرامت، «پنج‌نامه از حاجی سیاح»، راهنمای کتاب، دوره ۱۰، ش ۱ (اردی‌بهشت ۱۳۴۶): ۷۸ - ۸۲؛ سعادت نوری، حسین، ظلّ السلطان، تهران ۱۳۴۷ ش؛ سیاح، حمید، «مقدمه»، در: سیاح، محمدعلی، خاطرات...، ص ۱ - ۴؛ همو، «موخره»، در: همان، ص ۶۳۴ - ۶۳۵؛ سیاح، فاطمه، نقد و سیاحت: مجموعه مقالات و تقریرات، به کوشش محمد گلبن، تهران، ۱۳۵۴ ش؛ سیاح، محمدعلی، خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف و وحشت، به کوشش حمید سیاح و تصحیح سیف‌الله گلکار، تهران ۱۳۴۶ ش؛ همو، سفرنامه حاج سیاح به فرنگ، به اهتمام علی دهباشی، تهران ۱۳۶۳ ش؛ صدر، محسن، خاطرات صدراالاشراف، تهران ۱۳۴۶ ش؛ ظهیرالدوله، علی، تاریخ بی‌دروغ، تهران ۱۳۶۲ ش؛ همو، خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، به کوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۶۷ ش؛ فراگتر، برت، خاطرات نویسی ایرانیان، ترجمه مجید جلیلود رضایی، تهران ۱۳۷۷ ش؛ فردوسی، علی، «حاج سیاح و اضطراب تعلق: حکایتی در تبارشناسی شرم و شهروندی»، ایران‌نامه، دوره ۱۹، ش ۳ (تابستان ۱۳۸۰): ۲۹۳ - ۳۳۳؛ همو، «دور از تو نیست اندیشه‌ام: بازگشتگی و آگاهی نوین ملی در خاطرات حاج سیاح»، بررسی کتاب (امریکا، ۱۳۷۱): ۱۴۶۷ - ۱۴۸۶؛ قزوینی، محمد، «و فیات معاصرین: حاج سیاح»، یادگار، دوره ۵، ش ۱ و ۲ (شهریور - مهر ۱۳۲۷): ۱۰۸ - ۱۱۰؛ محبوبی اردکانی، حسین، «خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف و وحشت»، راهنمای کتاب، دوره ۱۱، ش ۴ (تیر ۱۳۴۷): ۲۲۵ - ۲۲۹؛ ش ۶ (شهریور ۱۳۴۷): ۳۱۶ - ۳۲۱؛ مهدوی، اصغر؛ افشار، ایرج، مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده درباره سیدجمال‌الدین مشهور به افغانی، تهران ۱۳۴۲ ش؛ میرزایی (زنجانی)، محسن، «پنج‌نامه نو یافته از حاج سیاح محلاتی»، تاریخ معاصر ایران، کتاب هشتم (پاییز ۱۳۷۴ ش): ۲۲۶ - ۲۳۹؛ ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۳، تهران ۱۳۶۳ ش؛ هدایت، مهدیقلی، خاطرات و خطرات، ج ۲، تهران ۱۳۴۴ ش؛

Avery, Peter, «Foreword», in: Haj Sayyah, *An Iranian in Nineteenth Century Europe: The Travel Diaries of Haj Sayyah, 1859 - 1877*, Bethesda 1998, pp. 11 -- 13; Ferdowsi, Ali, «Eating Corpse: The Deplorable Asylum of Haji Sayyah at the U. S. Legation in Tehran», *Annals of Japan Association for Middle East Studies*, No. 11 (1996): 251 - 86; Nasser Deyhim, Mehrbanoo, «Introduction», in: Haj Sayyah, *op. cit.*, pp. 15 - 18.